

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

آخرین تنبیهی که در تنبیهای استصحاب مرحوم نائینی بیان فرمودند در بیان لفظ شک است که در لسان روایات آمده، لا تنقض الیقین بالشک که مراد از شک در این جا حالت تساوی نیست، شامل ظن غیر معتبر هم می شود یعنی اگر انسان یقینی پیدا کرد مادام تا یقین به خلاف نیامده ولو ظن غیر معتبر باشد به طریق حجت نقض یقین نشود آن به همان یقین خودش باقی باشد که اصطلاحاً به اصطلاح این آقایان استصحاب است. این تنبیه را مرحوم نائینی آخرین تنبیه استصحاب قرار دادند و بنایشان به این است که شکی که در لفظ روایات وارد شده شامل شک یعنی تساوی طرفین و ظن یعنی ترجیح احد الطرفین لکن بدون دلیل بر حجیت یعنی ظنی که حجت نیست. بله ظنی که حجت است آن خارج است و آن هم حکم علم دارد و آن نقض یقین سابق می شود اما اگر ظن حجت نبود نقض یقین سابق نمی شود.

حالا من چون در ذهنم مطلب بود اما نشد مراجعه بکنم، یکی از تنبیهای که تنبیه اول یا دوم بود در شرح لفظ یقین بود که لا تنقض الیقین بالشک، یقین اعم است از یقین اصطلاحی و جایی که مودای حجت باشد یا اماره باشد مثلاً بینة قائم شده که این طاهر است استصحاب طهارت می کند. خبر صحیح آمد که مثلاً فلان چیز حرام است در یک زمانی شک کردید استصحاب حرمت می کنید بنا بر جریان استصحاب. غرض چه در شبهات حکمیه و چه در شبهات موضوعیه اگر در جایی حجت شرعی قیام کرد آن حالت را ادامه می دهیم تا یقین یا حجت شرعی بر خلاف باشد. این دو تا تنبیه را اگر نزدیک هم قرار می دادند به نظر من بهتر بود، یکیش اول تنبیهای و یکی آخر تنبیهای چون یکیش راجع به کلمه لا تنقض الیقین است که کلمه یقین را شرح می دهد و یکی هم راجع به شرح کلمه شک است، یقین در اول و شک هم بعدش. متأسفانه در این کلمات آقایان در تنبیهای آمده که چند ماه هم بین این تنبیهای فاصله شد تا به این جا رسیدیم.

پس مراد از یقین در آن جا مراد حجت است، چه یقین اصطلاحی باشد و چه نباشد و مراد از شک هم غیر حجت است می خواهد ظن باشد یا تساوی طرفین باشد. این خلاصه مدعای آقایان است یعنی خلاصه این مدعا یک نوع توضیح برای این حدیث لا تنقض الیقین بالشک است، هم به لحاظ اولش و هم به لحاظ بالشکش این دو تا عبارت است که به ذهن ما اگر این دو تنبیه را اگر نزدیک به هم می گفت و اصلا یک تنبیهش می کردند به نظر من شاید بهتر بود بلکه اصلا به نظر من خیلی اموری را که الان این جا جز تنبیهای است خود اصل بحث استصحاب می آوردند، در شرح حدیث در اولی که متعرض ادله استصحاب شدند و متعرض روایات شدند آن جا برای بیان شرح حدیث می گفتند، اصلا نمی خواست در تنبیهای بیاورند، نمی خواست در بحث تتمه ابیاحث سابق بیاورند. به ذهن من می آید حالا چون تبعا للشیخ رحمه الله که این راه را پیش گرفته. شیخ هم از مشایخ قبلی خودش و از کتب خودش و مقدار تاثیر این ها به آن کتاب معروف شیخ الرئیس اشارات و تنبیهای است، حالا چه بوده که این وضع تنبیهای را در کتب اصولی ما به این صورت آوردند به ذهن من می آید که نیازی به این یعنی این راه خیلی صحیح به نظر نمی رسد. این دو تا مطلب را پهلوی هم در شرح حدیث می آوردند، در خود ذیل متن اصلی استصحاب که مراد از یقین اعم از یقین است که مراد حجت است. لا تنقض الیقین هر چه حجت بود و مراد از شک هم غیر حجت است، می خواهد تساوی باشد یا راجح باشد اما حجت نیست پس مراد از یقین را توسعه بدهیم و مراد از شک را توسعه بدهیم، نه این که توسعه بدهیم بلکه بگویم اصولا در روایات وقتی کلمه شک می آید مرادشان آن حالتی است که حجت نیست و مراد از یقین هم آن حالتی است که حجت است، کنایه از حجت است، یقین به عنوان صفت خاص نفسانی مراد نیست بلکه مراد وجود حجت است. این خلاصه بحثی که در این تنبیه چهاردهم آخرین تنبیه ایشان متعرض شدند. من یک مقداری به خاطر بعضی جهات عبارت خود مرحوم نائینی را می خوانیم و بعد هم یک اشاره مائی و کیفیت ورود در این بحث را بعد خدمتتان عرض میکنم. لکن دیدم قبل از این که وارد این بحث بشوم حالا یک روزی به مناسبت بود یا مناسبت نبود این روایت لأنهم إذا نهوا لا ينتهون را متعرض نشدم و گفتم نسخه کافی با فقیه اختلاف دارد، آن اختلاف درست است اما من خیال می کردم در نسخه کتاب کافی و اهل الذمة با و او است، بعد که مراجعه کردم دیدم که اصلا در کتاب کافی اهل ذمه وارد نشده است، مصدر هم

یکی است، اشتباه نشود. به احتمال بسیار قوی کتاب حسن ابن محبوب است که قم رسیده است و راوی این نسخه هم مرحوم احمد اشعری است یعنی هم در طریق صدوق هم در طریق کلینی مصدر و خصوصیات یکی است، این فرقی در این جهت ندارد، این طور نیست که با همدیگر در این جهت فرقی بکنند. حالا چرا بین این دو نسخه فرق پیدا شده آیا واقعا مثلا اختلاف نسخه بوده یا یکی صحیح تر بوده الان چون ما دور هستیم نمی توانیم حکم بکنیم لکن اجمالا متن کلینی با متن مرحوم صدوق که آن هم در فقیه آورده است و البته ایشان هم در علل الشرائع آورده. حالا چون آن علل الشرائع جز مصنفات است خیلی روی آن حساب باز نمی کنیم اما چون فقیه کتاب گزینشی ایشان است، کافی هم کتاب گزینشی ایشان است و عرض کردیم آن که الان به ذهن ما می آید چون این ها گفته نشده در ابتدای قرن چهارم دو تا از بزرگان حدیث ما، دو تا از واقعا محدثین بسیار بزرگوار ما در قم دست به تصحیح و تنقیح روایات و کتب اصحاب زدند، یکی مرحوم کلینی و یکی هم مرحوم ابن الولید استاد صدوق. آثار روایی ابن الولید کم به ما رسیده است. کتاب کلینی در اختیار هست اما ابن الولید در مسئله کتاب شناسی و فهرست زیاد دارد یعنی بخش مهمی از کتاب فهرست شیخ و نجاشی مدیون فهرست ابن الولید است و مرحوم صدوق شاگرد ابن الولید است و خیلی هم سخت دنبال ایشان است، می گوید هر چه ایشان تصحیح کردند من قبول کردم، خیلی تقریبا باید در حال گفت که تقلید علمی. خیلی شدید به این استاد بزرگوارش معتقد است و احتمال می دهیم اگر مرحوم صدوق اختلافاتی و اشکالاتی در انتخابات خودش با مرحوم کلینی دارد ناشی از ابن الولید باشد. این دو تا تقریبا هم عصرند، مرحوم کلینی از ابن الولید نقل نمی کند، ابن الولید هم از کلینی نقل نمی کند. کلینی بنا بر معروف ۳۲۸ یا ۳۲۹ وفاتش است، ابن الولید هم ۳۴۳ یا چهارده سال، پانزده سال بعد از مرحوم کلینی وفات ایشان است. کلینی در بغداد وفات کرده و مرحوم ابن الولید در قم. البته آن زمانی که ابن الولید وفات کرد وقتی بود که شیعه در بغداد به قدرت رسیده بودند به خاطر آل بویه و آمدن آل بویه، ۳۳۴ آل بویه در بغداد به قدرت رسید یعنی نه سال قبل از وفات مرحوم ابن الولید. حالا آیا صدوق تحت تاثیر ابن الولید و آثار علمی ایشان این کار ها را کرده این احتمالش خیلی قوی است و راجع به پسر من اجمالا عرض میکنم چون این بحث طولانی است. التزام ایشان به قواعد تحدیث خیلی واضح نیست اما التزام ایشان به متن خیلی شدید است. این دو تا را فرق

بگذاریم، التزام ایشان که مثلاً کجا وجاده بوده یا نبوده، خصوصياتی که قواعد تحدیث داشته شاید خیلی قوی نباشد التزام صدوق اما التزام ایشان به متن حدیث فوق العاده دقیق است.

متأسفانه با این که عرض کردم صاحب اصلی کتاب عباد ابن صهیب است از اهل بصره بوده، مرحوم نجاشی او را صراحتاً توثیق کرده است. حالا دیدم آقای تستری اشکال می کند که چرا ایشان توثیقش کرده با این که ایشان مسلماً سنی و عامی است و شیعه نیست. این مبنی بر این است که کلمه ثقة در عبارات نجاشی مجرد وثاقت در نقل نیست یعنی مذهبش هم شیعه است، یک بحثی است که ثقة در عبارات نجاشی شامل مذهب هم می شود یا نه؟ ظاهراً آقای تستری نظرش این است که ثقة یعنی امامی باشد. و چون ایشان امامی نیست چطور مرحوم نجاشی به ایشان ثقة گفته؟ این خودش بحث دارد، به هر حال در این جا یا مرحوم نجاشی اشتباه کرده خیال کرده ایشان عامی نیست یا ثقة را به یک معنای دیگری بکار برده است یعنی همان وثاقت، مذهب را نگاه نکرده و إلا به لحاظ مذهب جای بحث نیست که عباد ابن صهیب از اهل بصره است و روایت هم در کتب عامه زیاد دارد و در صحاح ست ایشان روایت ندارد، معروف و مشهور عامه هم تضعیفش کردند و یک وقت دیگر، چون این ها بعضی از فوایدی است که شاید جای دیگر نبینید، در میان علمای حدیث عامه در رجالیونشان بخاری به اصطلاح خیلی مودب است، می گویند الفاظ تند مثل کذاب و وضاع را بکار نمی برد، در کتابش ندارد. می گوید شدید ترین عبارتی که بخاری دارد که بخواهد خیلی طعنش بکند می گوید ترکوه، ترکوه به صیغه جمع یعنی او متروک است یعنی بزرگان فن ایشان را ترک کردند. تصادفاً این تعبیر را راجع به عباد ابن صهیب دارد، راجع به عباد ابن صهیب ترکوه دارد. شاید شما عبارت ترکوه را از یک رجالی عادی خیلی علامت ضعف نگیرید اما می گویند در بخاری در رجالش شدیدترین تعبیری که دارد ترکوه است، این دیگر از این شدیدتر ندارد. تعبیر تند ندارد، تندترین تعبیرش این است. به هر حال ایشان در بین اهل عامه یک نفر یا دو نفر توثیقش کرده باشند. عادتاً ایشان متروک است، در صحاح ست وجود ندارد. این حدیث را ایشان از امام صادق نقل کرده است.

البته به احتمال بسیار قوی حدیث در کتاب حسن ابن محبوب بوده، در خود کتاب عباد نبوده، حالا اگر کتابی هم داشته. تحقیق این مسائل چون آثار فراوان دارد در جای دیگر. الان فعلا وارد بحث نمی شویم.

اما از عجائب کار این است که هر دو هم نسخه واحدی است، نسخه احمد اشعری خیلی عجیب است، صدوق هم نسخه احمد اشعری و کلینی هم نسخه احمد اشعری، خیلی عجیب است، برای ما که واقعا عجیب است. آن وقت بین دو تا نقل متاسفانه اختلاف است مثلا در کلینی آمده لا باس بالنظر الی رؤس نساء اهل التهامه، رؤس دارد. در همین کتاب صدوق در فقیه شعور نساء یعنی مو دارد. آن جا سر است و این جا مو. عرض کردم چون نساء اهل الذمه چارقد نمی پوشیدند، موهایشان بیرون بود. مو بیرون بود اما سر مخصوصا اگر شامل صورت هم بشود یعنی به صورت هم اشکال ندارد.

علی ای حال رؤس دارد و شعور دارد، این دو تا با همدیگر در این نسخه اختلاف دارند. بعد مرحوم کلینی دارد و اهل البوادی، تعبیر کلینی این است که کسانی که در بادیه هستند مثلا روستائی ها که زن هایشان درست جاب نمی پوشند، درست مراعات نمی کنند. در عبارت مرحوم کلینی و اهل السواد دارد، در عبارت صدوق به جای سواد، و اهل البوادی دارد. خیلی هم عجیب است، سواد و بوادی آن آخرش فقط فرق دارد، بوادی در آخرش یک یاء زیادی دارد. این هم یکی از نقاط عجیب این روایت است که در این جا هم این دو تا متن با همدیگر اختلاف دارند. اهل سواد یا اهل البوادی.

آن وقت در این جا در کتاب کافی بلافاصله و العلوج آمده است، در صدوق اصلا سه کلمه زیادی دارد: من اهل الذمه، این من اهل الذمه اصولا در کافی نیست چون آن روز گفتم دو مرتبه مجبور شدم مراجعه دقیق بکنیم. کلمه من اهل الذمه کلا در کافی نیست لکن چون مرحوم صدوق شاگرد ابن الولید است و ابن الولید واقعا خیریت این صنعت است، واقعا فوق العاده است و شواهد دیگر چون مربوط به بحث اصول ما نیست به نظر من ترجیح با صدوق است. باز صدوق دارد لانهن إذا نهین لا ینتهین، به صیغه مونث. کلینی دارد لانهم إذا نهوا لا ینتهون، این روایت واحده سه چهار سطر است انصافا تعجب آور است که در قم، الان هم من شما را به زور تا قرن سوم بردیم اما واقعا اول قرن چهارم و آخر قرن چهارم.

پرسش: نقل به معناست

آیت الله مددی: چرا متن داشتند. مثل این که نسخه عجیب بوده.

چون ما صدوق را به عنوان خودش نگاه بکنیم به نظرم کلینی از ایشان قوی تر است اما اگر صدوق را به عنوان ابن الولید نگاه بکنیم

خیلی ترجیح قطعی کلینی نمی شود داد. البته شواهد بر ترجیح کلینی است

پرسش: ابن ولید گفته نسخه ها این جوری شده؟ یا گفته فلان جا عمل نمی کنیم و دیگر نگفته در نسخه ها چقدر تغییر بود

آیت الله مددی: نسخه شناس بود، کارش همین بود

پرسش: یعنی یک نسخه بهتری داشته؟

آیت الله مددی: یعنی نسخه حسن ابن محبوبی که ایشان داده دقیق تر بوده. اصلا ما الان در فهرست عیال بر ابن ولیدیم. در روایات

عیال بر کلینی هستیم، در فهرست عیال بر ابن ولیدیم، نه این که حالا تمام فهرست از ابن ولید است، قسمت های خوب فهرست

نجاشی و شیخ، قسمت خیلی خوبش مال ابن الولید است.

پرسش: متن علل بیشتر شبیه کلینی هم رؤس دارد هم اهل سواد و من اهل الذمه هم دارد، ولی علوج ندارد

آیت الله مددی: مثل این که و العلوج دارد، در جامع الاحادیث نوشته من اهل السواد را علل هم دارد.

علی ای حال این یک مقداری برای ما یک شبهه قوی دارد که الان ما دور هستیم. اگر من اهل الذمه باشد عرض کردیم آن نساء اهل

تهامه و بوادی و سواد من اهل الذمه یعنی یهود و نصاری. و عرض کردیم که اگر سواد باشد سواد یعنی عراق، ارض عراق را سواد

می گفتند. بوادی باشد روستائی ها، اصلا دو تا معناست. در خود عراق هم علوج بودند، علوج یعنی کارگرانی که روی زمین کار می

کردند چون این را هم مختلف تفسیر کردند و زردشتی بودند و این ها ایرانی بودند. خود عراق تیسفون و این ها ایران بود، این ها

روی زمین مانده بودند دست این سلطه بنی عباس یا بنی امیه جابجا می شد. اصطلاحا این ها را علوج می گفتند که زردشتی بودند،

اهل ذمه هم مسیحی و یهودی هایی که در این جا بودند در خود عراق اگر کلمه سواد باشد. بوادی باشد روستایی هایی که اهل ذمه

بودند. به حسب اعتبار نسخه صدوق بهتر به نظر می آید. باز لانهما إذا نهون ینتهون، به نظر ما نسخه مرحوم کلینی بهتر می آید یعنی

اهل ذمه إذا نهین لا ینتهون، نه نساء نهین لا ینتهین. لانهما به صیغه مذکر

و عرض کردیم این روایت نیست که زن چادرش را انداخته و شما نگاه بکنید، مفاد این روایت این نیست. مفاد روایت همان قاعده

ملازمه است. سوال این بود که در دولت اسلامی اگر به زن اهل کتاب اجازه داده شد موی سرش را بیرون بگذارد آیا این اجازه به

این که آن کشف شعر بکند ملازم با جواز نظر مرد است؟ مرد هم می تواند به او نگاه بکند؟ چون قانون به او اجازه داده که موی

خودش را بیرون بگذارد، حالا که قانون اجازه داده به ملازمه بگوییم قانون اجازه داده مرد هم به او نگاه بکند. مفاد روایت این است،

این چیز هایی که این ها نوشتند خیلی محصل ندارد. مفاد روایت این است. البته این مطلب را عرض کردیم از قرن اول مطرح شد، از

تابعین هم داریم. عده ایشان گفتند نه زن می تواند مویش را باز بکند اما مرد نمی تواند، النظر سهم من سهام ابلیس مسموم. ملازمه

ای نیست در اعتبار قانونی این جا ملازمه ندارد. آن برای بعضی از جهات یجوز لها کشف الشعر اما برای مرد لا یجوز النظر.

علی ای حال نمی خواستم وارد بحث فقهیش بشوم، فقط چون آن روز خواندم گفتم یک توضیحی بدهم و عرض کردیم مرحوم

صاحب وسائل در وسائل دو باب قرار داده، یکی باب نظر به موی اهل ذمه که روایت سکونی را آورده و یک باب هم مال همین اهل

تهامه و بوادی است. این روایت را آورده است و عجیب این است که در این کتاب جامع الاحادیث هم دو باب کرده است. البته این

قسمتش زمان آقای بروجردی تدوین نشده، همین آقائی که اسم مبارکش روی ایشان هست. ایشان تدوین کردند و خودشان تدوین

کردند. تدوین آقای بروجردی نیست. لکن به ذهن من دو باب یکی است، اگر و من اهل الذمه باشد این هم راجع به فوائد تدوین

حدیث. به نظر من هر دو روایت یکی است، دو تا نیست، عرض کردیم این مطلب را در بخاری هم دارد. البته بخاری روایت ندارد به

ذهن من الان از حسن بصری است اگر حافظه ام خراب نشده باشد که نظر به موی زن های اهل ذمه اشکال ندارد یعنی همین قاعده

ملازمه را قبول کردند. پس این مسئله یک مسئله ای بوده که در دنیای اسلام مطرح شده. قانون به بعضی از خانم ها اجازه داده که

مویشان را بیرون بگذارند. آیا معنای این قانون به مرد هم اجازه داده نگاه بکند یا نه.

پرسش: قانون به آن ها اجازه داده یا زورش نرسیده؟

آیت الله مددی: فعلا اجازه داده، لأنهم إذا نهوا لا ينتهون.

پرسش: این یعنی این که اگر نهیشان بکنی فائده ندارد.

آیت الله مددی: نه این که زورشان نرسید بلکه چون قانونی است، نه این که این زن عاصی است اصلا گوش نمی کند و بر فرض هم بگویید ممکن است با لنگه کفش شما را بزند. این مراد نیست، مراد حدیث حمله زن و زدن زن و این کار ها نیست.

پرسش: وقتی نهیشان می کنی گوش نمی گیرند چکار بکنیم؟

آیت الله مددی: گوش نمی گیرند یعنی چون می گوید کار ما قانونی است، گوش نمی گیرند نه عصیاناً. قانون به ما اجازه داده این کار را بکنیم.

الان آقایان ما فهمیدند لانهن این عاصی است، زن گناهکاری است فاسق است گوش نمی کند. این نیست

پرسش: در این صورت تعبیر این جوری نمی کرد که إذا نهون، می گفت آن ها وظیفه شان را عمل می کنند شما هم وظیفه تان را عمل بکنید. نمی گفت إذا نهون، این یعنی نهی که می کنید گوش نمی گیرد

آیت الله مددی: به عبارتی إذا نهوا به این صیغه مراد این است که کار آن ها قانونی است. به او بگویی مویت را ببند که من نگاه نکنم نمی بندد. می گوید قانون به من اجازه داده است. بهش بگویم ستر شعر بکن می گوید قانون به من اجازه داده است. آنی که من می فهمم این است، آنی که الان عده ای فهمیدند که زنی عاصی و فاسق است حرفت را گوش نمی کند، این دو تا فهم کاملاً متضاد است. آنی که من با روایت اهل بیت و با شواهد تاریخی می فهمم این است.

علی ای حال کیف ما کان اولاً در وسائل و جامع الاحادیث دو باب قرار داده که به نظر ما یک باب است و آن هم اهل ذمه است، همان روایت سکونی است و به هر حال از عجائب کار این است که ما در این مسئله یکی این روایت عباد ابن صهیب داریم که سنی است . یکی روایت سکونی داریم که آن هم سنی است. یکی هم یک روایتی از ابوالبختری داریم که در کتاب قرب الاسناد آمده

.....

است ابوالبختری وهب ابن وهب، عرض کردیم ایشان نه فقط سنی است بلکه ایشان قاضی هم بوده و از قریش هم هست و شخصیتی هم بود. این بعد ها زمان هارون حتی آمد قاضی بغداد شد و بین عامه معروف به کذب است، یعنی قیل من اکذب البریه، از همه دروغگو تر و در بعضی عبارات به نظرم تاریخ بغداد دیدیم که بعضی شب ها بیدار خوابی می کشد چون آن زمان که چراغ نبود خیلی مشکل بود شب ها زود می خوابیدند، روشن کردن ساختمان احتیاج به موونه داشت، می دیدند که چراغش روشن است و هنوز مشغول کار است و کارش جعل حدیث بود، کان یسهر اللیل فی وضع الحدیث، شخصیت عجیبی بود و از عجائب این است که مجموعه احادیثی را به امام صادق هم نسبت می دهد. خب طبیعتا عده ای از سنی ها چون هم قاضی بود هم حضرت صادق شوهر مادرش بود، به احتمال قوی روی این جهت منشا شده بود. علی ای حال این کتاب هم در میان اهل سنت روایاتشان وجود دارد عن ابی البختری عن جعفر عن ابیه عن آبائه علی علی، به این سند. هم در کتب ما الان آمده است. و مهم ترینش هم قرب الاسناد حمیری است. توضیحش هم دادیم که ایشان وضاع است، مرحوم ابن غضائری می گوید احادیث او سدیده است. بعضی ها خیال کردند که ابن غضائری کار های عجیب غریب می کند، ثقات را تضعیف می کند و ضعفا را توثیق می کند. نه این ها ملتفت نبودند. مراد ابن غضائری این مرد وضاع است لکن چون اجمالا عالم بوده وقتی جعل حدیث می کرده قشنگ جعل حدیث می کرده. بلد بوده. اگر می خواست حدیثی جعل بکند و به امام صادق نسبت بدهد جوری بوده که یک کسی باور بکند. علی ای حال این شخص از وضاعین و کذابین مشهور است و متاسفانه یک حدیثی هم هست که یک وقتی هم خیلی مشهور بود اللهم لو لا الخبز ما صلینا، این مال همین است، یک آقایی دیدم در کتابش نوشته بود . بابا این ها را چاپ نکنید، نقل نکنید، حدیثی که منحصرأ به این بر می گردد و حالا فرض کنید یک وقتی مسائل خاصی مطرح بود که این جور چیز ها نقل بشود لکن بحث علمی اقتضا می کند که این ها روشن بشود. این حدیثی هم که متاسفانه گاهی یک وقتی مشهور بود اللهم لو لا الخبز ما صلینا، اگر نان نباشد نماز نمی خوانیم، این مال همین ابوالبختری است، منحصرأ هم از اوست، هیچ کس دیگری هم نقل نکرده نه در سنی و نه در شیعه.

.....
منحصر به این شخص است، علی ای حال از عجائب کار این است که در مسئله نظر به موی اهل ذمه دو سه تا روایت داریم که تماما از اهل سنت است، این هم خیلی عجیب است. یا مال این ابی البختری کذاب وضاع است یا مال سکونی است. عرض کردم سکونی را علمای ما روی یک جهتی به روایاتش عمل کردند و روایت سکونی در کافی هم هست، و لکن در کتب اهل سنت بالاتفاق او را کذاب می دانند نه این که یک نفر او را توثیق کرده باشد. یعنی اتفاق کلمه دارند بر این که این شخص کذاب است، حالا وارد بحثش نمی شویم چون سابقا چند جلسه مفصل ده جلسه، نه جلسه راجع به سکونی صحبت کردیم.

و یکی هم عباد ابن صهیب است که این هم مشهور عامه، به هر حال مشهور شیخ هم گفته واضح هم نیست که از عامه است. کل آن چه که ما خیلی عجیب است، علمای ما واقعا یک فکری فیما بعد بکنند. کل آن چه که ما داریم البته در کافی هم آمده، در تهذیب نیامده ولی در کافی آمده. کل آن چه که علمای ما در این جا نقل کردند در اهل ذمه، حالا این بوادی و اهل سواد کلا منحصر به اهل سنت است. خیلی عجیب است. مثلا زراره و بزرگان اصحاب ما هیچ کدام نقل نکردند. به نظر من این شبهه را خیلی قوی می کند که جو روایت، جو تقیه باشد مخصوصا چون از حسن بصری هم نقل شده است. من احتمال می دهم جو روایت تقیه بوده، بله در جعفریات آمده. جعفریات به حسب ظاهر از موسی ابن جعفر عن ابیه الصادق إلی آخره است و توضیح دادیم جعفریات از میراث های مصری ماست، از میراث های مصری ما فعلا دو کتاب بیشتر نداریم، یکی کتاب های قاضی نعمان دعائم است و یکی جعفریات. این شخص ساکن مصر بوده ایشان از نوه موسی ابن جعفر پسر اسماعیل، اسماعیل هم پسر موسی ابن جعفر سلام الله علیهما این کتاب را نقل می کند. عرض کردیم از قرن چهارم کتاب به بغداد بین شیعه رسیده لکن به آن عمل نکردند، اصلا مطرحش نکردند. تلقی به قبول نشد. باز در قرن ششم توسط سید فضل الله راوندی به اسم النوادر نقل شد. این النوادر راوندی همین کتاب جعفریات است، در قرن ششم دو مرتبه ایشان نقل کرد باز هم مورد قبول نشد یعنی علامه حلی و این هایی که بعد از مرحوم راوندی آمدند این سید فضل الله راوندی است، این غیر از قطب راوندی است که قبرش در صحن است. این خیلی شهرت اجتماعی هم دارد، آن هم دارد اما این خیلی فراوان است، سید فضل الله راوندی خیلی مرد فوق العاده ای است و بعد این نسخه هم جا نیفتاد. در حدود زمان صاحب مستدرک

.....

مرحوم حاجی نوری سی چهل سال قبل از حاجی نوری یک نسخه از هند آوردند، چون حاجی نوری نقل کرد این نسخه الان جا افتاد. حاجی نوری متوفای ۱۳۲۰ است یعنی ۱۲۰ سال قبل، الان ۱۴۴۰ است، ۱۲۰ سال قبل است. ایشان که نقل کرد راه افتاد مخصوصا مرحوم آقای بروجردی این را چاپ کردند، چون چاپ هم نشده بود، همین نسخه هند را چاپ کردند. بعد ها اخیرا نوادر مرحوم راوندی را هم چاپ کردند، دو تا یکی اند، جعفریات و نوادر یکی اند. و ما مفصل توضیح دادیم که این کتاب به ظن بسیار قوی ما همان کتاب سکونی است. این مصر رفته و توش یکمی دستکاری شده ولی آن کتاب مصر است و یکی از راه هایی که باز برای ما خیلی مهم است در این که روایات کتاب را نگاه بکنیم آن مصری معاصر ایشان یعنی صاحب دعائم خیلی از این جعفریات نقل می کند. تصادفا این جا از جعفریات دو تا روایت هم هست، هر دو هم مضمون روایت سکونی است. هر دوییش در دعائم هم نیامده یعنی آن اسماعیلی معاصر ایشان هم نقل نکرده.

من با این که چند بار حفظ کردم به نظرم محمد ابن اشعث صاحب جعفریات ۳۵۱ یا ۳۵۳ وفاتش است، صاحب دعائم ۳۶۱ یا ۳۶۳، هر دو هم در قاهره مصر بودند، با همدیگر هم همزمان اند، یک هفت هشت ده سالی فرق دارند. غرض به هر حال عجیب این است که دعائم اسماعیلی هم این را نقل نکرده است اما متن سکونی را مرحوم کلینی در قم نقل کرده و متن روایت عباد ابن صهیب. غرض این مطلب را آقایان یک مقداری تامل بفرمایند. این مشکلی تولید می کند این جور چیزی که در این مسئله که قاعدتا به شبه لانه إذا نهون لا ینتهون به شکل اجتهاد و استنباط اهل سنت می خورد. این قاعده ملازمه، قاعده اصولی است. امام می خواهند بفرمایند چون برای آن یجوز له کشف الشعر فیجوز للرجل النظر، طبعا شما هم می دانید این قاعده ملازمه مگر از امام معصوم ثابت بشود و إلا اگر از امام نباشد فی نفسه ثابت نیست. برای بعضی از ضروریات و برای بعضی از جهات قانون به زن اجازه می دهد که کشف شعر بکند لکن این معنایش این نیست که مرد نگاه بکند. بالاخره النظر سهم من سهام ابلیس مسموم، قل للمومنین یغضوا من ابصارهم، این ها به حال خودش و اطلاق خودش می ماند. به مجرد این که یجوز لها کشف الوجه این نیست که از آن ها رفع ید بکند، از اطلاق و عموم این ها رفع ید بکنیم مخصوصا اگر اهل ذمه و مسیحی های زمان ما که غالبا مرتب و موهایشان هم ممکن است خیلی آرایش کرده

باشند. فتانیتش بیش از موی متمعارف زنان مسلمان باشد. علی ای حال اگر بناست نظر به موی زن مسلمان مسموم باشد قطعا زن های مسیحی مسمومیتش هم بیشتر است، آن حالت مسمومیت که در روایت آمده بیشتر خواهد بود. لذا بنا نبود این نکته را در بحث اصول متعرض این نکته بشویم، چون آن روز این روایت را خواندم گفتم امروز یک توضیح بدهم لکن بحثش در فقه بشود. البته معلوم شد که ما اجمالا مطلب را قبول نکردیم اما تفسیر بحث در فقه.

پس نکته اساسی که در این روایت است

پاسخ پرسش: فقط اهل سنت نقل بکنند شبهه تقیه خیلی قوی است. این جا یک پرانتزی باز بکردم.

به بحث خودمان برگردیم: تنبیه چهاردهم که عرض کردیم انصافا خیلی خود تنظیم بحثش به نظر من فنی نیست. تنظیم بحث این بوده که یک تنبیه قرار بدهند. یقین و ظنی که در روایت آمده شرح بدهند، تنظیم فنیش این است نه این که یقین را یک جا شرح بدهند و شک را یک جا شرح بدهند. آن وقت این خیلی به هم نمی خورد و اصولا این جز تنبیهای نیست، اصلا ربطی به تنبیه ندارد. این را در خود متن استصحاب باید شرح می دادند مخصوصا که ما در بحث استصحاب این توضیح را دادیم، یکی از روایات مهم در بحث استصحاب روایت مسده بود و الاشياء كلها على هذا حتى يستبين لك غير ذلك او تقوم به البينه، امام می فرماید اشياء این طور است تا روشن بشود، استبانه یعنی روشن شدن. در حقیقت عرض کردم کلمه استبانه یا بین یا بینه که در لغت ما به معنای روشن شدن است در اصل لغت عرب به معنای جدائی است، بان به معنای فراق است، غراب البین که می گویند، وقتی که می گویند کلاغ صدا می زند شوم است یعنی اگر کلاغ خواند داعی بر جدایی است، بین یعنی جدایی. این شعر معروفی که ناظمش پیش پیغمبر خواند که خیلی هم معروف است که پیغمبر برد یمانی داشتند به ایشان دادند. اولش این را می گوید: بانت سعاد فقلبی الیوم مبتول، این بانت یعنی فارق، جدا شد. بانت سعاد، طبعا تشویق کرده مناسب نبود جلوی پیغمبر شعر و غزل بخواند. که قصیده معروف بانت سعاد بین خودش یعنی جدا، جداسازی، جدا شدن، فراق و دور افتادن.

چرا عرب از این کلمه به معنای علم گرفت؟ چون انسان با علمش آن را جدا می کند، می فهمد که این مثلا گندم است، این جو است، این مثلا کاه است، اگر در تاریکی باشد تشخیص نمی دهد، چراغ که می آورد و روشنی می آورد جدا می کند. استبانة و بین را از کلمه بین به معنای جدایی و جداسازی. اصلا این کلمه به معنای جداسازی است یعنی هر کدام جای خودش دیگر اشتباه پیش نمی آید.

حتی یستبین لك غير ذلک او تقوم به البینه، خوب دقت بکنید. یعنی یا علم یا بینه. بینه یعنی حجت لذا انتهای آن كل شیء حلال حتی تعرف الحرام منه بعینه که صدر این روایت است این را امام این جور و لذا و ذلک مثل الثوب یكون علیک و لعله اشتریت و لعله سرقت لذا عرض کردیم در این روایت امام می فرماید معذک بر تو حلال است. البته عرض کردیم که روایت از مغلفات روایات است، توضیحاتش را هم دادیم. بگوییم مراد امام این است، خب بعضی ها به همین حدیث در باب استصحاب تمسک کردند و عرض کردیم تمسکش به استصحاب درست نیست. به هر حال چون دارد و الاشياء کلها علی هذا حتی یستبین لك غير ذلک او تقوم به البینه، خوب عنایت بکنید. امام می گوید كل شیء لكن حلال حتی تعرف الحرام منه بعینه.

و ذلک، حالا این ذلک کلام راوی است یا کلام امام است، خیلی مغلفات دارد، عرض کردیم یکی دو روز راجع به این حدیث صحبت کردیم و راه هایی که اصحاب متاخر ما برای توجیه حدیث رفتند. علی ای حال و ذلک مثل الثوب یكون علیک اشتریت و لعله سرقت. در این جا گفته شده که مراد این است که شما بر حلیت ثوب بنا می گذارید با این که شما قطع ندارید به قاعده سوق تمسک کردید. من چون شرح دادم حال توضیح را ندارم، وقت هم تمام می شود نمی خواهم تکرار بکنم. من برای اولین بار آن جا این را شرح دادم در کلمات اصحاب ما نبود. شرح دادم که در آن جا امام در حقیقت که خیلی عجیب است، به یک اصل تمسک می کند، می گوید شما دنبال این برو رفع ید نکن تا قطع به خلاف یا بینه بیاید این را اگر ما بگیریم هم معنای قطع اگر استصحاب باشد هم معنای قطع را روشن می کند هم معنای شک را روشن می کند چون مراد از قطع در این جا قطع نیست، قاعده سوق مسلم است، این قاعده سوق مسلم که اصلا اصل محرز است، نه فقط اماره نیست بلکه قطع نیست، اماره هم نیست. قاعده سوق است. امام می فرماید شما روی

قاعده سوق مسلم رفتی از بازار لباس خریدی، أو العبد یكون عندک و لعله حرّ، عبدی را گرفتی، خب این جا قاعده اقرار است، گفته من عبدم یا قاعده سوق مسلم است از دست مسلمان عبد خریدی، امام می فرماید احتمال دارد که این حر باشد سرش را کلاه گذاشتند یا خودش رفته عمدا خودش را فروخته است

پس بنابراین خوب دقت بکنید امام در این جا بنا به این که حدیث معلوم نیست استصحاب باشد که نیست. البته ما اصلا خود کل مسئله را گیر داریم، این حدیث هم خیلی مشکل دارد با این که خیلی مشهور است خیلی مشکل دارد در این تطبیق. آن وقت این توجیهی بود که ما کردیم که مراد امام سلام الله علیه این باشد که شما روی یک اصل یا روی یک اماره اعتماد می کنید. امام می گوید از آن دست برنदार تا یا بینه بیاید یا قطع بیاید. پس مراد از شک شامل تساوی و ظن غیر معتبر هم نمی شود، فرق نمی کند. حتی یستبین. این راهی را که من عرض کردم چون در تفسیر حدیث هم از منفرّدات بنده بود و تطبیقش هم در مانحن فیه از منفرّدات بنده است. نه آقای خوئی نوشتند نه مرحوم نائینی. اگر آن حدیث مسعده مربوط به استصحاب باشد آن هم خیلی خوب است. مخصوصا چون گفتیم آن حدیث را آقایان این طور خواندند که کل شیء لک حلال، این معنا را عرض کردیم در اوثق الوسائل هم مرحوم تبریزی آورده است، بعضی از آقایان دیگر هم در کتابهایشان آوردند. آن ها می گویند حدیث را این جور بخوانیم، کل شیء لک، حلال، هر چیزی که الان مال توست، لک صفت برای شیء است، الان این لباس مال توست و لباس توست این حلال است. چرا؟ چون لباس را از بازار خریدی، تو ادامه بده تا یقین پیدا بکنی مال تو نیست غصبی بود که در بازار فروختند یا بینه بیاور پس در حقیقت اگر حدیث را این جوری معنا بکنیم، البته این جور معنا بکنیم مشکلات حدیث کم می شود و إلا حدیث خیلی مشکل دارد. کل شیء لک، حلال نه کل شیء لک حلال، کل شیء لک، حلال حتی تعلم و تعرف الحرام منه بعینه، آن وقت معنایش این است که امام در حقیقت می خواهند استصحاب بکنند با اعتماد بر اماره یا اصل عملی. اگر معنای حدیث این باشد

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين